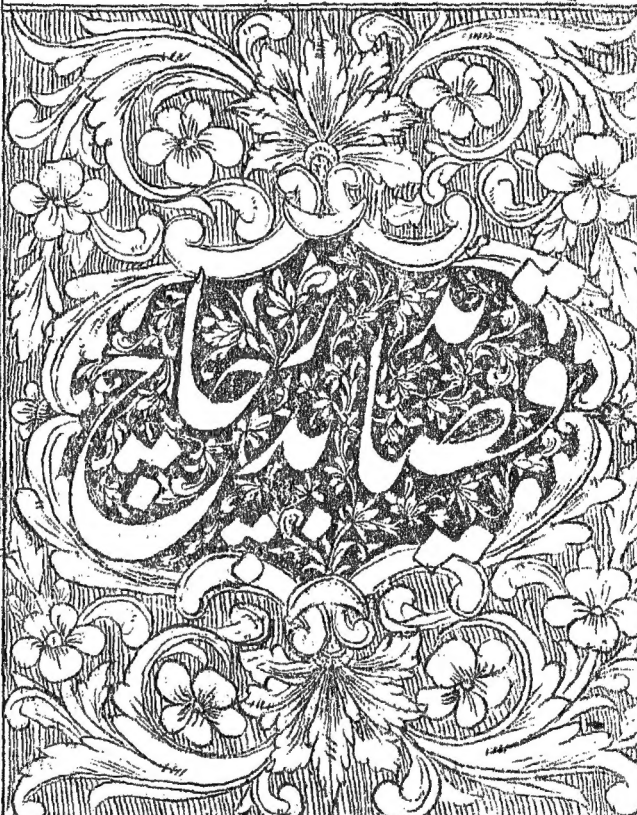


ایک لکھنوی معانی در شان بی بی شریانی

محل رکضات برین کان لافیت ملک قبحو هر استعارات اندراج غنی



ادامه برالدین چاچچی اس سحر تو حیدر شامی تمیز میقام شناس حق جوئی فان اس

در طبع صفتی نو کسور تا حلا و بیانی

IN REPLY TO

MUSLIM DIVISION

BY AIR MAIL 1965

Dashid Ali, A. A. L. B. Ali

ns. *Lythre*

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7241

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا آن سلطان عالم را که عالم پرور است
 عالم اتحاد و اورا در لطیف نام کائنات
 وای چه در او ابر بلوغ شده بهر
 در نیایشگاه مهرش بر فضا و کائنات
 صبح خندان لبش به تیغ تویش ماه صبح
 بادشاد بادشاهان جان نگارانش جان
 از بر آتشگان را با مهرش آفتاب
 بر دروغ خجسته و جمال کسبش آیش
 چهره زیبای انسان را بر پرگار قدر
 بچرخان راسته مشاطه بهر تقدیر او
 آنچنان پیرایه پیرایه کعبه سیر او
 حاکمان پیوسته در محراب زانو آورند
 از سجایش ماهریان را میان آنجانب

اسل و در راه ایمان انس جان را رست
 استقامت نه عرض در عهده یک جوهر است
 خوابگاه چارزین در زیر این نه نیست
 قطب را وایم جازه بر سر مشرق و مغرب
 با گر جان در دیو و زنی سیلی جاد است
 انما ناس بر زبان از آب حیوان نغمه نیست
 بر سر این نه خم فوزه و زین سنا نیست
 عاشقانرا حقیقت میزداید بر طشت نیست
 در شبستان عیدگاه از ازل صعد و گرا
 چشم واپس را که گویی در زلالی آخرت
 زلف و عارض را که گویی در پیشانی کائنات
 ترک نشسته را که طفل خند و شاد از تربت
 و بچ و زرب از یک فز و یا قوت نه نیست

۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در بارش گلستان بهستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل آید
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
آنگاه روزگار عاشق در فضا بهر دوگون
آن نسر و اول و آخر که در بار وجود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب بهر سنگا
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آید روی خود نجست
ایش شاه شریعت بود و نشویند کتاب

بسته مثل غنچه بود آدم غنیمت
مخرج انبوی ماده سینه شیر زست
دانه حج آتش سحر عقی زین
حاجب در ارجل خالص و پیغمبرست
عالم و آدم ز نور اول او نورست
آنکه خاک مقدس بر دوق شاکان است
آنکه هست راسخ است خواب و درخت
زان گنجش از بر جد و در دست
باو چنانی است که چون آب در آید
این زمان قاتم مقام و امام اکبرست
آنکه آل و دود عباس راست در دست
آنکه مرخت خلافت راجعش یوست
باو شاه شرق و غرب و حاکم بجز دست
دو شمع بزم و شمع رواق خست
کز شرف لعل خندش به راج میسرست
در سرایش ناسخ از خاک و بان دست
باتو گویم هست غنچه که دل را باورست
دره عدلش که زان راقص بکام از دست
تیر از جیش بر اماند که کمان تاب آورست
شلیخ جایش آستان گرس گرسین پرست
تا کمال بدو از اقبال شاه خاوست

در بارش گلستان بهستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل آید
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
آنگاه روزگار عاشق در فضا بهر دوگون
آن نسر و اول و آخر که در بار وجود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب بهر سنگا
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آید روی خود نجست
ایش شاه شریعت بود و نشویند کتاب
شاه وین احمد ابوالعباس مسعود المیز
آفتاب شریع و ملت آسمان ملک و دین
آنکه از جان بهیت فرمان او بر دل تو
بوالعجا بخل حق سلطان چون که جلال
آن خضر علم و سکندر ملک بهرام احترام
آنکه شرب حور عین باکیه ان خضرین
شب بهایست و کبی ماه نیم افسانه است
زهره راجد رسید که در قمر اوق شکست
گرچه از عدلش سیر انصاف و از باد و تیر
تا دین نیفتد کجا بهش شب بهایی را
تا کمال چرخ کیش تیر و نقبلست

در بارش گلستان بهستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل آید
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
آنگاه روزگار عاشق در فضا بهر دوگون
آن نسر و اول و آخر که در بار وجود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب بهر سنگا
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آید روی خود نجست
ایش شاه شریعت بود و نشویند کتاب
شاه وین احمد ابوالعباس مسعود المیز
آفتاب شریع و ملت آسمان ملک و دین
آنکه از جان بهیت فرمان او بر دل تو
بوالعجا بخل حق سلطان چون که جلال
آن خضر علم و سکندر ملک بهرام احترام
آنکه شرب حور عین باکیه ان خضرین
شب بهایست و کبی ماه نیم افسانه است
زهره راجد رسید که در قمر اوق شکست
گرچه از عدلش سیر انصاف و از باد و تیر
تا دین نیفتد کجا بهش شب بهایی را
تا کمال چرخ کیش تیر و نقبلست

در بارش گلستان بهستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل آید
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
آنگاه روزگار عاشق در فضا بهر دوگون
آن نسر و اول و آخر که در بار وجود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب بهر سنگا
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آید روی خود نجست
ایش شاه شریعت بود و نشویند کتاب

<p>حلقه در گوش در شنه باد هر جا گردنست هر کجا و جانان را محبت غاصه بود جاده نترن باد سیرش بر عذارمه بود دست آرا خباب شاه شرفی و غریب با</p>	<p>در این در این</p>	<p>خاک زیر پای سلطان بار هر جا سبست لایق گوش سران این رشته برگ سبست هر کجا اسوداق پیش همچو خانه در سبست هر کجا طوطی شکرهای معنی گستر است</p>
--	-----------------------------------	---

ترغیب از عشق و عشق مجازی و غیب عشق شراب

از نام تو در کام و زبانها شکر افتد
بر باد تو ناهید اگر چنگ سرازیر
نوشید چنان است شد از باغ بهر
بهرام ز سم تو چنان خسته که نه نام
هر دل که نشد زنده در یاس و وصالت
و آن جان که نشد سوخته آتش محبت
در دامه مهر تو هرگز نشود صبح
چون صبح که زد یک نفس از سینه پیروز
هر صبح خطان کندم مرغ سحر خوان
کای پدر کلبه در عزمان بگفت آو
نمایش از آن روز که از زلزله صورت
ناجست بر تراز بهوس زلف و لآرام
از آن زلف بر نشان شواخ صفت از مهر
هندوی سیاهیت که از خلیج باد
ابر و شش کمانیت که هرگز کمان حبت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

آن خال با باریت سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اید دست کن تلخ
 کان ماه و دو غنیمت است که با پنج غایت
 در سیکده رو که نیکی قطره ز جانش
 و ز غنیمت اطوبه او چنانچه زرق و برق
 در آب بر و دلو که به بخارش بس که
 در مجلس خسرو نه هاناکه کس را
 چون پادشاهان کامل اندر ره انشا

اگر گریه بکند رابد و در چارویک کن
 گز نه نو دوش جانب و چیل گذر افتد

اسی یاد تو روح روح وی نام تو جان جان
 میرست وصال را هرگز نبود و صحرای
 بیچاره جلالت را هرگز نبود و سرشت
 در بحر غمت غواض لالای چشم هست
 و نشسته مرا از عرش عین ناله بجهت
 بر خوان کسان که ناخوانده روی چون
 در زلف تبارک کم شوافت که سید اند
 بر خورشید پیچ او چشم بر عارض نشان
 زان لبه جان شل لب خشک مشو غنیمت
 چون تلخی عجز تو زان پسته شیرین است
 آن چشم در آن آب و قران است که تابینی

در کمال جلال تو غل دل جان حیران
 محب روح فرات را هرگز نبود و در
 در یای کمال را هرگز نبود و پیمان
 صد لولوی ترانیک طشت زلف طمان
 کامی پذیر جگر خسته وی تبر و دل نادر
 بر خوان الهی شو یک نیم شیشه همان
 سر زرد و سینه وی از طعن و آزار
 در زلف سحره "دور زلف سحره"
 ماریت نیت بر کوشش لالای
 مر جان ترا حشمت از دیدن آن جان
 چون پسته کن خود را بر آتش غم بیان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

Mohi MASUDALI
 PRESIDENT
 MUSLIM UNIVERSITY
 27 MESSE
 1000

در کمال جلال تو غل دل جان حیران
 محب روح فرات را هرگز نبود و در

در یای کمال را هرگز نبود و پیمان
 صد لولوی ترانیک طشت زلف طمان

کامی پذیر جگر خسته وی تبر و دل نادر
 بر خوان الهی شو یک نیم شیشه همان

سر زرد و سینه وی از طعن و آزار
 در زلف سحره "دور زلف سحره"

ماریت نیت بر کوشش لالای
 مر جان ترا حشمت از دیدن آن جان

در کام و پوخت سر بر لبستان سیمبر
نخاک سپید زین غم گر برفق دریا رخنه

یک زر فوطه تپیده نیم گام شود آساخته
سیاهی کجایا

دوستی و اقبال
میں

نائبه وایمونی

فصل آیین برودن

مستأمن

پیشہ مندرجہ ذیل کے لئے

درد و طایف نام سوره و

شاه استیضاح از

طرح
مستشاران

فريق شاعر مخلص تبارك
فريق شاعر مخلص تبارك

شیخ عبدالغفور بن ابوالحسن

لا اله الا الله
محمد بن عبد الله

وزیران کے لیے

مجلس شورای اسلامی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سید خاندان
سید خاندان

100

مفتی محمد رفیع الرحمن

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه اشرفیای اسلام

مجلسین صحت و صفا
مرا از روز

مختصر قصائد
فیروز اقبال

دوفتر مبارک ۱۲
سازمان

الف علامت نور

از کتب و اسناد
مکتب

وہاں سے واپس آئے

کیش ترکی

عطاء و در مقابل قوم

«فصل در بیان احوال و حال»

این جنگ بین مصبوع و انبیت مطرب و ترش
موی سر غولت شب یازدهم غولت شب
شب یازدهم سرش بچکان دی در برش
اطفال مین بین سبک رسد مینا خشک لب
بین لگی و در می بجم این وق و آن در دم
زین صمدت تا در بره نقصر بغیر نیست
آن نقطه و یا قوت سان چون کعبه اگر در دوا
چون روزه زین سپهر کرده حامل و در کمر
چون کیش تیر از جرم خورشید کمان ارد سپهر
انشاء پرب لرزه دار سر طانش چون ساز و نوا
آن آهوا آتش نشان شیرین جگر در دریا
در چاه زهره ز آفتاب دلوز آرد ماه تاب
نیز آن زهر مهر ز کافور را با مشک تر
چون دست خورشید گرم جشید انشیر و نغم
میر امیر المومنین سلطان محمد شاه دین
چون از غنچه پنداره انشور آید با لواء
کفر جهان بر آید به خیمه سعادت گاشته

<p>آدم ^{علیه السلام} بر شفق عصمت ذرا بختیست بر عقل غلطان ز یقین ^{علیه السلام} کگل و در آن ده قدرت با دم ^{علیه السلام} او بر که نشان غناب او سر که نشان</p>	<p>بر لاله از بادام تر لولوی ^{علیه السلام} لاله بختیست در عین نشان ^{علیه السلام} بر بختیست بر خاک و بر بختیست بچکان ^{علیه السلام} رو و نشان ^{علیه السلام} این هندوی ^{علیه السلام} بختیست</p>
---	---

بر لاله از بادام تره لوی لاله بخسته
 دوزخ بنفشان بچرخش بر خاک دوزخ
 بچکان رخ و دشت از آن هندوی بنیاد بخسته

آدم ^{عليه السلام} بر شفق عصمت نراخت
 به عمل غلطان ز عشق گل دل ان ده قد قتر
 باد ^{عليه السلام} او در که نشان غصه او سر که نشان

سید محمد احمد خان

والتاريخ

بسم الله الرحمن الرحيم

27

بسم الله الرحمن الرحيم

...

انجمن خوارزمی

۱۰۰

است و ماه و اوقات

۱۲۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

2. 11. 2

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوئی زنده که بجهت هست
 تا که کنان نواطلب آنکه بچنگ مادر است
 کوست نمی که زو و شب خشت برش برست
 خنده ازان بهینند مسبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز چرخش چار ماور است
 از سر موج اوج این شفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشت نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آب و طاق و لبر است

صبح که صحرایان حشره بنمید رو
 زلال بلبلش بوش را کست رگی و پوسته
 بر لب عیسوی نفس مرده با زهر اریان
 طفل مریده گوش اردی طباخچه خوار بین
 به چو ملک مسیح در میل فلک ازان شده
 می خورد ترک زهر گیزان که بگردنیت خم
 به چو عیاب بر خیز از سر باوه و مسبحم
 به شب دل سیه رود صبح سفید و سحر
 روز به صبح مجلسه بکسله دم نمیزند
 در عرصه جهان سایه حق خدا یگان
 حاکم طول اعراض آنکه دوام ملک
 شاه محمد آن دسره عهد غنیه زمان
 صفدر عرش آستان آنکه سوارق فلک
 طائر و هم چون رسد سو عیاب حضرت
 ای که مینه ماحضت مفتی جا بلیت است
 شش جبهت سه بعد را چون تو تراویک
 بحر خاوت تر آنکه قبه به عیاب
 بهت میان معرکه تیغ تو تیر آسمان
 سیف تو شد تو ز کین با سح تست تیر
 تیر تیر تو تاب گرفت در کمان
 رد تو زین چون شد رت بر پیش ملک تو

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوئی زنده که بجهت هست
 تا که کنان نواطلب آنکه بچنگ مادر است
 کوست نمی که زو و شب خشت برش برست
 خنده ازان بهینند مسبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز چرخش چار ماور است
 از سر موج اوج این شفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشت نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آب و طاق و لبر است

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوئی زنده که بجهت هست
 تا که کنان نواطلب آنکه بچنگ مادر است
 کوست نمی که زو و شب خشت برش برست
 خنده ازان بهینند مسبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز چرخش چار ماور است
 از سر موج اوج این شفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشت نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آب و طاق و لبر است

4

[illegible]

۵۸
 تو نگارنده نه در این دهر
 عمارت خیمه با تو گهر
 وقت از این دهر ایاران
 با کس ندارد از دکان
 منور

10

۱۰۰ مردان خوار
 ۱۰۱ شاه شهباز بود
 ۱۰۲ وزیر سلطان محمد
 ۱۰۳ وزیر بزرگ
 ۱۰۴ وزیر بزرگ
 ۱۰۵ وزیر بزرگ
 ۱۰۶ وزیر بزرگ
 ۱۰۷ وزیر بزرگ
 ۱۰۸ وزیر بزرگ
 ۱۰۹ وزیر بزرگ
 ۱۱۰ وزیر بزرگ

کبر آل عباسی رسید از جانبش
 چون تخت شد عرصه خلیفه کرد اگرش
 که بر اقطاع بهفت اقامه باو احکامش
 علم اقبال جاویدش لقب سلطان ایشان
 و توانا عدل و انصاف و حکمت و انصافش
 که نتواند مساحت کرد بال من او بهش
 که بر شور بر و بحر جاری باد اقلایش
 که زلف عارضه به باد تحریر است ار قاشش
 که نقد هر دو عالم بدرج عرش افشاش
 بهفت اقامه بنشیند شایسته استایش
 که پیش تنخ او چوین نماید خیرش
 همیشه پادشاه کرده چو آنگاه شد ز ستار
 ز جرج نه شده غلطان که بر نقشه خاش
 گسسته بر شل می بارید و ارید باوین
 میان روزی بهیم شب ابامه تاش
 شاد افشان بهر سیاه روان زریه احکامش
 هر رقبه افرقه زین قاطع و نه بالایش
 بر نشان حال شوکریده چو گیسو و لایس
 که خلق خشم خصمان را بایست ناکار
 تشبه کرد بهیستر سفید آل بهریش
 کند الهام ربانی ز زار غیب الهامش

که در پیش اندم که شایسته شاه زریه خیر مشرق
 زحل با شیری میگفت بهت نامه خسر و
 چو بر مضمون تون فساد فرمان نام این شد
 سیر بر از فرق جمیعش بساط از تاج خوشید
 و در صفت و در پیش و در حجاب و در تمکینش
 فرزند کائنات انجبار بر دایوان قدش را
 وزیر حاکم شد از حضرت جبرئیل شد
 و بر خاصه و وزیر و از و شتاب از خطاب آمد
 بر سطح پیش امام الملک تعیین کرد
 اسیر المؤمنین فرمود تا هر جمعه بر منبر
 بنشیند و کمان جشید آتش تیر بر بر
 استقبال فرماید که از پیش امام آمد
 خلایق بر پرده بایان ملائک حق گوین
 که از فکر و شامی حق شکو میخیزد یا تو شتر
 چو شبه پوشید خلعت را بزرگ فرمود دیده
 فلک دیدم آن ساعت بدیده دین دین
 ز اینها که شد بسته دیدم کیس موی
 حصو ملک را دیدم ز روضه علم نشسته
 زوال دولت خوانند که در و یک قطره آبی
 گفت سیر و در پیش و در حجاب و در تمکینش
 رخ مخرج زان خست که چو رسید انور
 محمد شاه بن خلق که چون بر تخت حکم آید

۱۱۱ وزیر بزرگ
 ۱۱۲ وزیر بزرگ
 ۱۱۳ وزیر بزرگ
 ۱۱۴ وزیر بزرگ
 ۱۱۵ وزیر بزرگ
 ۱۱۶ وزیر بزرگ
 ۱۱۷ وزیر بزرگ
 ۱۱۸ وزیر بزرگ
 ۱۱۹ وزیر بزرگ
 ۱۲۰ وزیر بزرگ

۱۲۱ وزیر بزرگ
 ۱۲۲ وزیر بزرگ
 ۱۲۳ وزیر بزرگ
 ۱۲۴ وزیر بزرگ
 ۱۲۵ وزیر بزرگ
 ۱۲۶ وزیر بزرگ
 ۱۲۷ وزیر بزرگ
 ۱۲۸ وزیر بزرگ
 ۱۲۹ وزیر بزرگ
 ۱۳۰ وزیر بزرگ

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

از اخوان لاسه وزمه ترنخ زره
 خوان هزار کاسه نه حرف ماحضر
 امین مشیت ابو ماده و مشیر
 بادام عین ترسن است بر او شکر
 با دم در سر آتجه بر مر و دم
 چون خامه بر که از عکس کشیده
 به راه گیسو بنود که کمان
 پیکان استقام تو چون ناوک شد
 که نقص روزگار نبیند و اگر اثر

قسمه درجه بیست و شش بنویس و در سطح سطح این سطح

بر سر این بنبر خان غور چو نهد قمر زار
طاسک سیمن ماه تیر و نه آب شد
در نظر آخر آن شایه نمود آفتاب
ماه و غنیمت است جامع پنج لایق غلام
خون خردس آریش پیش که از حلق نایغ
بسیار غنیمت گشت از شرفتار خون
گشته زرد رنگم وار و محتلو بیکم
آنی شب آشفته راجسته بگر و حبه
رو به بر ویم نه اینه سان و دیگر
سفره زرین یک کاسه نقره است و
آن گهر آرمش شورش آرامش

درین زمانه که اینها را
 در این زمانه که اینها را
 در این زمانه که اینها را

دست‌آورد خان ۱۳۱۲

بقی الذکر روایت ۱۱

نفاذ و مال

[illegible]

100-443887-100

1944

مجلس

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران



1940

مردم چشم منی نه سبب بچو شک
 زلف چو زنجیر تو کرده چو خشم خشم
 سوزن عیس مشو بچیه برویم مننه
 ورنه ز جور و جفات پیش شهنشاه عصر
 مهدی بود افتد اشاه سلیمان طهر
 که شد عجب بخت وی نه خورشید تخت
 خیر و شر تا ثبات راسه ترا منتظر
 خامه تو ماه را با سیه نبرد بر چین
 چند دل حاسدان تیغ تو آرد بیت
 دشمن اگر همچو مار سبز نهد بر خط
 و ز زمین عدل تو زید که زد عمر و را
 خامه دوست تو سخت ابر ز آب حیات
 بر ز بر بخت خشک برق سله ابرش
 یک اف از تیغ خون تا زود سوی نیم
 مار زبانه و ده بین چو پیش مشک تر
 زرد قیادنگه آب کش رو میان
 وقت دویدن کش خال سیه بر چین
 ناله زرد و دهن غمیز کرد و خواست
 سیر لاله فلک نیل که تا شفق
 رفت بیک تافتن از حبشه تکریم چین
 حاسد بینه بی نوبت لاغر و زرد و چین

دور ز چشم مشو آب زرد و یک مهر
 آینه و شش رو بر و فقل صفت در بد مهر
 پیرن عشم مد و ز پرده شادی در
 آیم و بوسه زمین بانو ساکنم خبر
 احمد یوسف لقا حیدر ادریس خبر
 و به بت ناهید خست بر هم ترا خبر
 خشک و تر کائنات خوان ترا خبر
 خنجر تو کوه را از جسم زنده خبر
 چون همه عشمش بود در کاشن خبر
 کز دم مرگش زنده برگ جان خبر
 نیل به نیت به اوج که ز خبر
 برگ نیت و نیت گرد غدا خبر
 و مشک ز نام مشک تیغ ولی دست خبر
 شمشیرش ز آرد نه بسله حرون خبر
 مو حسم بین معد هزاره و بی خبر
 تا بکشد هر کس سبیل وارش خبر
 گاه غمزدن نهد آینه و ز خبر
 تا بسوسه مهر بر و خسته گشته خبر
 زفن آن کاه تو سست زشت تا خبر
 داو بکا تو خشک طایفه زشت خبر
 دست ز زشتی ستر زده و خسته خبر

این دلیله
 بچیه
 عیس
 سوزن
 جفات
 شهنشاه
 عصر
 خورشید
 تخت
 خیر و شر
 ثبات
 راسه
 ترا
 منتظر
 خامه
 تو
 ماه
 را
 با
 سیه
 نبرد
 بر
 چین
 چند
 دل
 حاسدان
 تیغ
 تو
 آرد
 بیت
 دشمن
 اگر
 همچو
 مار
 سبز
 نهد
 بر
 خط
 و
 ز
 زمین
 عدل
 تو
 زید
 که
 زد
 عمر
 و
 را
 خامه
 دوست
 تو
 سخت
 ابر
 ز
 آب
 حیات
 بر
 ز
 بر
 بخت
 خشک
 برق
 سله
 ابرش
 یک
 اف
 از
 تیغ
 خون
 تا
 زود
 سوی
 نیم
 مار
 زبانه
 و
 ده
 بین
 چو
 پیش
 مشک
 تر
 زرد
 قیادنگه
 آب
 کش
 رو
 میان
 وقت
 دویدن
 کش
 خال
 سیه
 بر
 چین
 ناله
 زرد
 و
 دهن
 غمیز
 کرد
 و
 خواست
 سیر
 لاله
 فلک
 نیل
 که
 تا
 شفق
 رفت
 بیک
 تافتن
 از
 حبشه
 تکریم
 چین
 حاسد
 بینه
 بی
 نوبت
 لاغر
 و
 زرد
 و
 چین

این دلیله
 بچیه
 عیس
 سوزن
 جفات
 شهنشاه
 عصر
 خورشید
 تخت
 خیر و شر
 ثبات
 راسه
 ترا
 منتظر
 خامه
 تو
 ماه
 را
 با
 سیه
 نبرد
 بر
 چین
 چند
 دل
 حاسدان
 تیغ
 تو
 آرد
 بیت
 دشمن
 اگر
 همچو
 مار
 سبز
 نهد
 بر
 خط
 و
 ز
 زمین
 عدل
 تو
 زید
 که
 زد
 عمر
 و
 را
 خامه
 دوست
 تو
 سخت
 ابر
 ز
 آب
 حیات
 بر
 ز
 بر
 بخت
 خشک
 برق
 سله
 ابرش
 یک
 اف
 از
 تیغ
 خون
 تا
 زود
 سوی
 نیم
 مار
 زبانه
 و
 ده
 بین
 چو
 پیش
 مشک
 تر
 زرد
 قیادنگه
 آب
 کش
 رو
 میان
 وقت
 دویدن
 کش
 خال
 سیه
 بر
 چین
 ناله
 زرد
 و
 دهن
 غمیز
 کرد
 و
 خواست
 سیر
 لاله
 فلک
 نیل
 که
 تا
 شفق
 رفت
 بیک
 تافتن
 از
 حبشه
 تکریم
 چین
 حاسد
 بینه
 بی
 نوبت
 لاغر
 و
 زرد
 و
 چین

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

لایع و آسمان نقطه زرد
 از تاب سوزی بلیت
 و با تیر و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع
 و با تیر و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع

نور کرد از آسمان
 ماه چاهم و شادان
 شکست از درستی
 آفتاب سوزی بلیت
 درین ۱۲ آسمان
 با لایع و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع
 و با تیر و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع

<p>بر ورق لاجورد نقطه زرد شد رقم زاع شبیه تا نهاد بر صیف زرد و از دمان کشت چوب بر آمد ز جام جام بر آمد ز کف جام جام و جام تمام شد سویر وین و ان نقد روان ده بهادر زرق قلب آزلعل خیز که وقت سحر سحرده رومی دهند از پشته دلاں طاس فلک بر کشید فروش که قوس لال چون رویه بین نمود و عوض تاج لعل دلا و دلا لکستان شب به شب آسمان آینه رو سهند ویت سایه لطف آله خسر و عالم بنیاد اگر کشیدی ز رنگ زلف تو بر چرخ چشم آتش گویای تست تکیه که در خشک می کند آورد سنبل تو نفس هست بر اثبات جن چشم تو نص جل چاه ز نخلان تبت از لب ما خشک تر دیده بدر اختران بخت مهرت چو دید سخنه آبرو تو داده بجای کمان خاصه بهد شمی کو بس تیغ زو ای کف و شمشیر تو قطره آبه و یخ بحر ز دست تو خاک بر سر خود کرد و از آن</p>	<p>سویاب مایا بر خط جام ای صنم بنگه ریخته چکد از سر منقار دم راست چو زین صد و سینه پر از بکم پاه نوش در قفا منقش در شکم تاولت از غم ز غم خاتم اوسان نه زخمستان عشق ساقی بزم قدم ساغر زین غور از دهن صمد گشت پراز گوی ز رجب قبا ی غلم قطب سیه پوش راجه ز زین علم حلقه گویا از لال بر در شاه غلم ماه ستاره سپاه شاه محمد علم مظهر نیک تو پیکان ناز آب ندادی بر سیم سنبل گویای قسمت خم زده گریه چشم آنچه بدید آورد آبش تو دستم دارد از آن روی بر سر صبا و رقم چند بر آب چاه چاه تو از قفا ییم روی تو از نور فزون لعل تو از زهر کم قتا نبرد ترک بست دست به تیغ ستم گردن بید او را چون سر خامه قلم قطره تو ناز باران ییم تو بحسب غم گرد جهان آن نشان شد بخیره علم</p>
--	--

در یک خط لایع و در یک خط جابجایی و در یک خط منقش خط و در آن ۱۲

نور کرد از آسمان
 ماه چاهم و شادان
 شکست از درستی
 آفتاب سوزی بلیت
 درین ۱۲ آسمان
 با لایع و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع
 و با تیر و جابجایی
 منقش خط و در آن
 اول جوهر دوم لایع

از شایسته
چیک بوی شکست
این گفته است
ما یک گفتار
مهرستان
پادشاه
سین برادران
نصف نوبت

۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲

غزلستان که اندر چشم
 خفته غنچه زلف و رخسار
 درون اینبار در قفا
 باغبان چمن زلف
 در میان طلب باغبان
 در میان غنچه زلف
 در میان غنچه زلف
 در میان غنچه زلف

جام که آبست خشک آتش تر در شکم
 زین قدح ابر یکدوم نوش کسی صبح
 عقل تو گیر و کمال جان تو یاد وصال
 مستی جان بایت سبزه برو که هست
 و تو بر بنیابست میطلبی ز تو بدین
 سه هفته شب روند آینهها در قفا
 ز روزه نمیشاود وین سرکش سه تن غلام
 که ز رخ قیرگون سدرق کشد بر قمر
 سلسله بند و ز شام بر حسب این ماه نو
 ارسل احوال و دو نیمه بچه دوم
 افسد و مفا و اگر گفتم اندک
 ننگه ماه را خسر و شیرین سخن
 تا ز نذر بر دلی چشم تو تیر جفا
 زهره و ماه نو در دو بهم در قران
 زلف تو از روی آفتاب خورشید پویش
 بر رخ بر اختران زان شفق الوده
 خط تو بر گرد گل مارشکن در شکن
 مارشیا هست مرا مورچه زرد کرد
 شاه فلک آستان ماه ملک آشیان
 آنکه ز فیض عطاش از گد اشده خن
 روز و غاجون گرفت قطره آیه کیف

در و هوش خاک باد از کند میل ما
 از کفن ساقی مهر و عشق کبریا
 غم شودت پائمال دل شودت پر جفا
 مطرب او روح قدس ساقی او مصطفی
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا
 سیم طلب در میان رنگی زرین قبا
 آنجور او نمشد تا خشن تا خفا
 گاه کند سرگون در بر و بجز آشتی
 خالیه سایه بدایم علاج بدین کبر باطن
 سوم او چارده هست برین حل گوا
 باقی او را توان خواند یکی بویا
 دستک شاه را نو خط فرمان روا
 قوس ترا مشیت گوی که هر بیت و قفا
 شدیم تو نخت رخم رعد ساز را
 لعل تو در آفتاب دره پر زین قفا
 که ز طرف روی روز روی نمائند و جفا
 چشم تو در باغ حسن آهون ز گنج
 داد من آخرد پادشاه سلیمان کوا
 مدد صیغه جبین موسی حجم اعلا
 و آنکه نو طرخاش بجز غنا شد گدا
 بجز سیم آب شد برتن خود چون چو

در و هوش خاک باد از کند میل ما
 از کفن ساقی مهر و عشق کبریا
 غم شودت پائمال دل شودت پر جفا
 مطرب او روح قدس ساقی او مصطفی
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا
 سیم طلب در میان رنگی زرین قبا
 آنجور او نمشد تا خشن تا خفا
 گاه کند سرگون در بر و بجز آشتی
 خالیه سایه بدایم علاج بدین کبر باطن
 سوم او چارده هست برین حل گوا
 باقی او را توان خواند یکی بویا
 دستک شاه را نو خط فرمان روا
 قوس ترا مشیت گوی که هر بیت و قفا
 شدیم تو نخت رخم رعد ساز را
 لعل تو در آفتاب دره پر زین قفا
 که ز طرف روی روز روی نمائند و جفا
 چشم تو در باغ حسن آهون ز گنج
 داد من آخرد پادشاه سلیمان کوا
 مدد صیغه جبین موسی حجم اعلا
 و آنکه نو طرخاش بجز غنا شد گدا
 بجز سیم آب شد برتن خود چون چو

غزلستان که اندر چشم
 خفته غنچه زلف و رخسار
 درون اینبار در قفا
 باغبان چمن زلف
 در میان طلب باغبان
 در میان غنچه زلف
 در میان غنچه زلف
 در میان غنچه زلف

[illegible]

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون

سگان او همه شیران آسمان بشیبه
 برین حصار معظم شهنش عالم
 قطار موب اقبال در تو جبر و
 صفه که چون فرخ در پیش جان فیت
 ز دو و شعاعها می نوشت بر مه تیر
 سلاحد اسیر و کلاه دامن
 سنان کشیده عطار و کای فلک سجده
 زبان تیغ سخن جود و شیه سیراب
 بن ستایع شمع محمد مرسل
 ابوالریع سلمان عهد شکفی
 امام حق که شد او را متحد تعلیق
 اگر چه کار کنایه بود و نام امام
 شیه عطای تو پیرایه شد هفت کلیم
 بساط بارگشت صد چو اطلس گردون
 فروغ سایه چتر سلیمه تو خورشید
 بدان خدا که هر صبح انصاف قوت
 که از مسیر دیو فرقی حضرت شاه
 ز دو و جرج بدوران شاه میخوابد
 بهریت تا که زد و دران کلاه زربوشد
 هزار سال تقاب و شاه عالم را
 بخت صفت سیران خوشواره جان باد

کسان او همه خولان از و پاکسیما
 بشتب در آمد با صد هزار غوغا
 سوار لشکر ارواح در فضا و قضا
 هزار کوه که هر کوه که نیز از لوا
 سواد آیت آسمانی بقدره کسلا
 سباده سبزه و نگار در احسن
 زبان کشاوه زمانه گرای زبان و دعا
 دمان مستحرب لشکر بکمال شه گویا
 بدل مطلق امر خلیفه دنیا
 در اشعاع شمع دوده خلیفه
 بدل غلام دین جاکو و جان
 و گردینه طراز و بود کسان و را
 خیمه لوائی تو سانیه نگار نه مرا
 غلام با کت صد چو باد شاه خا
 فرود بایه تخت سبند تو جود
 نها و بر سدر این چرخ لاجورد قبا
 نه تار ماند نه بود از ردای عشرت
 که پسین بد زنگ و ز آفتاب جدا
 قبا می سبز مرغ شب سیاه ردا
 و یک ساعت آن مهال ضعف زود
 شمار این سی و یک دانه کوک لالا

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون
 ۱۱۱ سب گون
 ۱۱۲ سب گون
 ۱۱۳ سب گون
 ۱۱۴ سب گون
 ۱۱۵ سب گون
 ۱۱۶ سب گون
 ۱۱۷ سب گون
 ۱۱۸ سب گون
 ۱۱۹ سب گون
 ۱۲۰ سب گون

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون
 ۱۱۱ سب گون
 ۱۱۲ سب گون
 ۱۱۳ سب گون
 ۱۱۴ سب گون
 ۱۱۵ سب گون
 ۱۱۶ سب گون
 ۱۱۷ سب گون
 ۱۱۸ سب گون
 ۱۱۹ سب گون
 ۱۲۰ سب گون

کتابخانه عمومی هیئت مدیران
گنجینه خط و کتابت
مجموعه کتب نفیسه
کتابخانه شخصی هیئت مدیران
کتابخانه شخصی هیئت مدیران
کتابخانه شخصی هیئت مدیران

[illegible]

[illegible][illegible]

برای شکر بخور از حق تعالی

مجلس ۱۲۸۰

[illegible]

سیکریٹری ۱۴۵۲
۱۴۵۲

ایجنڈا اور انگلستان
دستاویز

گورنمنٹ آف پاکستان
ایئر میل

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩

CO 11/11/11

مجلس القضاء الاعلى

مستند

2000

[Faint handwritten notes at bottom left]

20

15

د افغانستان
د مخابراتو
د کونړ

تاریخ ۱۳۰۲

مجلس شورای اسلامی

11/11/11

مستند لا يقبل
الاعتراض

١٤٠٠

100-443887-100

11-11-11

7/25/70

Handwritten signature: *Handwritten signature*

عشاء
الاحد عشر

1964

100-443887-100

11-11-11

7/25/70

Handwritten signature: *Handwritten signature*

عشاء
الاحد عشر

1964

روزان و اسقاط
علی زان کند و استند
طالع بود کم کنند
طالع طبع فضیل
طالع کند و اندر شکار
طالع همه کس عظیم
طالع شب

۱۳۱۲
بایستاد باقی بماند
در سلسله
تحریرات
استاد
مجلس
در این فصل
فصلان
۱۳۱۲

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نیز بپوشد
 اما اینک از این
 باری علی و روح
 طایفه و از این
 کرامت

تو سیر بلخ ملک سر سبز تاب حرمست فرق جمال قدت موی کم از نبوت فروغ شمشاد در آتش تو گشاد و ز گنج یافت شک و تردید سالم در میان آن نامه خوشتر از این شاکر نه بود از شکر چنان داد شمشیر خجری ای بر که بید ابر ساس جسته عالم نهانی هر که ز کج بخت است ادا بر تو	به پیش او که جوید کن جهان خلعت نه کمال جاست یکسر از خلعت چشم رست از طوبی کم از خلعت بهشتی زوایه در سفر ضیافت چه بر تو بود چه بر ارم از بیت ضافت چون تو که به عالم در حق و عزت باد این بی جیب چون خدا خلعت از او است هم ست در رسم خلعت هر جا که یک ملک است با تو امانت
--	---

سلطان مشرق و غرب شمشاد کج ای روشنیست به عالم چو آفتاب گوشتی ز حلقه در خلعت حرمست در پیش گلشن طرب آما و بزم تو هر چند دشمن تو قلم دار سرشست هر چند آفتاب مسدود ما اگر داشت تو تن ز حلقه در خلعت سر است تو من گره ملک کام ترا ز سحر میستم ایوان بارگاه جلال ترا فلک بار از قضا کشیده ز بانق نقشه دار	همه آنکه از جمال تو عالم فرین است کار در آفتاب ز رای تو روشن است تا تو نیست قلعه این شهر گلشن است به این نیست باب نمودار گلشن است شمشیر تو جز لغت نگارین میرزا نیست نظم سپاه روی ز آما و بزم تو نیست تا تو نیست قلعه این شهر گلشن است انما طوفان شمشیر تو ترا نیست پرده عنکبوت زوایای تو نیست آنکه که ز بانق خلعت چو سوزن است
---	--

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نیز بپوشد
 اما اینک از این
 باری علی و روح
 طایفه و از این
 کرامت

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نیز بپوشد
 اما اینک از این
 باری علی و روح
 طایفه و از این
 کرامت

۱۲ برادران منوچهر و علی قزوینی

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

سجده ای که بین لوح زمرد و لوح
که سر قاف جلالت عوض نقطه گرفت
قطع شد ^{چنانچه} سخن بر سر اصدای تو باد
را که در زنگ تیغ گذاران سخن +
در شکر ریزه و سان عبارت نقل

از یک شیم تراند و ده دون طهر
 و ست عرصه نه دائر و مالارا
 اگر چه در عهد تو خود سیر بود اعدا را
 مقطع شمر نفیت به ازمین و انارا
 گوشوار به ازمین و آنه ^{نفسه} بخن سارا

وہ جس نے اپنے فرائض کو نبی و مرسلین سے مل کر پورا کیا ہے

سواد قلعه دست اگر چه درو نیست
چه قلمه است که قوس زلفه در او
به پیش قلمه ایوان ^{برگشتن} ابرگشتن قیامت
چنان ^{درو} درش در علو علو و درو
به پیش ^{درو} بجز او دش ز که موز نیست
باید ^{درو} که بنیاد او پ از نثار است
خدا یگان ^{درو} ساطین محمد بن
ترا که سنبل مرغول بر کنار گل سبت
و مان تست که موی زلفه فرشت نیست
کمند زلف تو بر آفتاب باد ^{درو} چه تست
تر انبات ازان رسته شد ^{درو} بگردشگر
دو مار زلف تو ایمان ننگان چون کفر
مرآت بر طبق زرد و کاسه نقره
چونام زلف ترا بر روید ^{درو} روشن شد
رخ تو بهر شب قدایم ^{درو} عید است

هزار بار فر و تر ز خجۀ الماوی است
 محیطه را بر لبش عطارم علی است
 نمود که گشت از آن نقطه که بر غیر است
 که قعر قیصرش از خشت آستان است
 رشک معنی هر بیت او بر از شعری است
 از آنکه تنگه شاه و سله فی است
 که گشتین غلامش هزار چون گشتی است
 بچار هن تو بر و افتاب را دعوی است
 میان تست که گوی بیوی او بر است
 خط سایه تو بر طناب ماه است
 که بر کنار دالال ز مردین امی است
 خاخیشم تو مردم فریب چون نحو است
 که سالهاست که لعل ز بهار مجرا است
 که بر کنار خورشید سایه طوی است
 لب تو خاک در شاه یاد هم علی است

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۴۴ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۴۵ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۴۶ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۴۷ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۴۸ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۴۹ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۰ خواجه نصیرالدین طوسی

عدد چو شمع ازین سوز شد بگریه و بدر خدا یگان جهان کن مهابت تیغش شیشه که خاک در او بدیده شامان شیشه که بر در او برده دار نفور است شیشه که تابع امر خلیفه عهد است ز سطح دایره جاده او یک نقطه چراغ دیده بهرام کاشان در شش همیشه تا که شهنشاه هند را که مه است همیشه تا کی مه ز قرب خورشید است بگرد در گش از خیل خاک و بان باد بدست پیر مهر فرشته محاسن بدر	ز مهر خدمت سلطان جو صبح خندانست میان هفت سپر آفتاب لرزانست هزار بار فرو تر ز آب حیوان است شیشه که بر سر او چتر دار خافانست شیشه که رافع رایات شرع یزدانست محیطه ز روضه چار طاق ارکانست قوز کنگره هفت طاق کیوان است هزار کاسه زرین بگرد یک خوانست چنانکه راستی روز و شب بهیمنانست هر آنکه در غم طاق و هفت سیدانست که او چهل سید کلب راه دربانست
---	--

در تعریف روز و توصیف آفتاب

آن روز خندان بگردستار زرین بر سرش صحبت خضر خوش اقبال خورشید آب بقا زان رو کایه است همه سکنه زمین زان سیه با بیضا میکروازی در هو چون اندم گرگ سحر آلودی ز برداشت سر بر دوش گردون تیغ زرد کاشان او در کم اندم که طاس آسمان بر دوش جام زرفشان	خضر عیار که دم بهیمن بیابان کجی در برش یکدم بخور دانه باوه شش ظلمت یزدان سرش بل خضر عین همه از زر کلاهی بر سرش بر بود ناگه از فضا تیغ زرین شمشیرش افشاده شد خون جگر بر رو خاک از خورش که ز چار رنگاری سپر گدشت نوک خورش بر دوش افق سوی دمان یازم هر دو سر
--	---

مطلع و در تعریف قمر

آن گلی گریان بگریه تیغ دیبا در برش دامن ابر بر تکی افشان بگریه باران هر	آن گلی گریان بگریه تیغ دیبا در برش دامن ابر بر تکی افشان بگریه باران هر
--	--

۵۱ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۲ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۳ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۴ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۵ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۶ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۷ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۸ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۵۹ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۰ خواجه نصیرالدین طوسی

۶۱ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۲ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۳ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۴ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۵ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۶ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۷ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۸ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۶۹ خواجه نصیرالدین طوسی
 ۷۰ خواجه نصیرالدین طوسی

[illegible]

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p> آن جگرین که قطره آب است در برش کف بر سر قلزم از آن جگر و زو گران نیکو تن بر دین آید از میان طایفه اوزرست نیکویش زمر و سبت طایفه اگر شمع بنی سدر کشی کند طایفه شاخ از محط بهم سیر بر آورند مرصع ز کمر باست که در آفتاب نیم زرد و زلفان بریده سیر و سرگون آنجا که زمان که در آفتاب سلطنت داورش حکومت همه و وزیران وقت غروب تا نبود نقص طاعتی خورشید را از جانب مشرق خبر دهند گردون بهر همه کشد از مهر او و بار ای دست آن محیط که غنچه طوط از شهر دولت تو اجل را بر دین کند بر جیس دیده سر نه خاک در ترا تا وقت شام بیه زدن نیم شوی را با و او غوزه دیده خضمت بسید دل در تعریف مدح خود متضمن تعریف سیمیت خیزان چند آتش از کاش ز طالع و ما ساز و عمارتی ز راندوده چو زینت چتر پیر باشت سیر و آراش </p>	<p> او جلالت کفیت نمنه نیاورش در صورت خبر و نگر خاک بر سرش آب روان کناره نماید ز آورش این یزبان وان و زبان هم سخنش داست نمده بر و نگر از مشک آورش تا دانهای در ترافت ز جگرش باشد ز قار و ستر ستر شمشیرش هر دم که جگر چشم شمشیرش خواند خلیفه ای مجاهد شمشیرش از شرق تا بغربش و از سحر تا برش در عصر عدل پر در و اوصاف گشیش در کوش خویش طلقه ز لعل گاد و شیش و قدرت آن سپهر که چرخ آفرش روی سیاه کرده فلک بباردش از فرق کائنات اصدیل بر ترش با غنچه بر کنار نمده خج اخضرش در تاب غم شکسته دل غصه برورش قدر از چشمها اشکش و در از نعره هاش </p>
---	---

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در تعریف مدح خود متضمن تعریف

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 حضرت عیسیٰ علیہ السلام
 شاه شکر و کرم بادست جو
 بزم داشت
 سکر زد و خوش
 عالمه در افرین
 تجنیں نام ۱۲
 با عین و
 تجنیں مقام ۱۱
 فتنه جامه درازین
 در بخت جامه درازین

نام کتاب که حسن
 بنیاد است
 در بیان احوال
 که در میان
 در بیان احوال
 که در میان
 در بیان احوال
 که در میان

<p>بسیار خود زبان بنیاد کن مر جان اعدا را اگر ماهی خورشید که دریا خواست کاکل او در آن موضع که دریا خاک بر سر کرد و دستش خیزد سلطان این پیر در خورشید عالمگیر در تمام امور ملک دین از بارگاه قدر الا احوال ملک بر شهنش شدن اغواش کتاب زیم شای را که از دوسه معتبر بود</p>	<p>که بنیاد است جوهر زبان لعل آسایش ننگ سبزوان کاتب روان بیت مصداق اگر از انشان جوی جزیرستان مان ناشر که از طاس پر جم بت بر اعلام اسماش چو فیض علت اولی رب پیوسته آسایش الا تالوح کردن در راز اندوخته ارفاشر چو تقویم کن منسوخ با و آیات احکاشر</p>
--	---

در تنای مکرر و لغزین محبوب

<p>ششام هر زلف تو بر نه شده سرکش یا قوت لب از مدح آن گل سیراب هر دود که خط تو کشد بر ورق ماه چشم تو که از غمزه زنده تیر جگر دوز پای پر تو ز شد و پیکان سودا رفت آن بزم بهشت که در منترل او شد بیا در دشتاک بگر سوختگان را در کش قدح که خنیت کش گردون یطاس خاک سافه هر که نهد خور در قفسه به زلفش از شیشه ایام آتشگاه که در معر که خاک نسیم رخسار ماه سرخوئی که انشای سیر خویش او صیت جلال تو سبق برده در آفاق</p>	<p>نشاند خط را گل سوری شده مفر خورشید تاب از غم آن چهره مهوش و دولت که ز دود دل هر سوخته آتش ترکیب کمان بر سر بند و بجه و رکش هر ناوک جان دوز که انداخت ز رکش صدش زده بر دل ریش من غماش در سینه شرف تو چون نوش بود خوش هر از بر اندوخته بر افکند بر آبش هر صبح بیا و من نخت زده در کش از خاک در شاه جهان آب بها پیش تاج هر ستم شد و آب رخ آتش آینه ز رست برین طاق منقش زان شهر که ترک کرد و نامه زمرش</p>
---	---

بنیاد است جوهر زبان لعل آسایش
 ننگ سبزوان کاتب روان بیت مصداق
 اگر از انشان جوی جزیرستان مان ناشر
 که از طاس پر جم بت بر اعلام اسماش
 چو فیض علت اولی رب پیوسته آسایش
 الا تالوح کردن در راز اندوخته ارفاشر
 چو تقویم کن منسوخ با و آیات احکاشر
 ششام هر زلف تو بر نه شده سرکش
 یا قوت لب از مدح آن گل سیراب
 هر دود که خط تو کشد بر ورق ماه
 چشم تو که از غمزه زنده تیر جگر دوز
 پای پر تو ز شد و پیکان سودا رفت
 آن بزم بهشت که در منترل او شد
 بیا در دشتاک بگر سوختگان را
 در کش قدح که خنیت کش گردون
 یطاس خاک سافه هر که نهد خور
 در قفسه به زلفش از شیشه ایام
 آتشگاه که در معر که خاک نسیم رخسار
 ماه سرخوئی که انشای سیر خویش
 او صیت جلال تو سبق برده در آفاق

بنیاد است جوهر زبان لعل آسایش
 ننگ سبزوان کاتب روان بیت مصداق
 اگر از انشان جوی جزیرستان مان ناشر
 که از طاس پر جم بت بر اعلام اسماش
 چو فیض علت اولی رب پیوسته آسایش
 الا تالوح کردن در راز اندوخته ارفاشر
 چو تقویم کن منسوخ با و آیات احکاشر
 ششام هر زلف تو بر نه شده سرکش
 یا قوت لب از مدح آن گل سیراب
 هر دود که خط تو کشد بر ورق ماه
 چشم تو که از غمزه زنده تیر جگر دوز
 پای پر تو ز شد و پیکان سودا رفت
 آن بزم بهشت که در منترل او شد
 بیا در دشتاک بگر سوختگان را
 در کش قدح که خنیت کش گردون
 یطاس خاک سافه هر که نهد خور
 در قفسه به زلفش از شیشه ایام
 آتشگاه که در معر که خاک نسیم رخسار
 ماه سرخوئی که انشای سیر خویش
 او صیت جلال تو سبق برده در آفاق

[illegible]

بازار عطار در شهر آستان
یافغان ۱۲

کمان است ۱۲
نیمه ان تریب
کمان است ۱۳
۵۶
ایرانی بی با اعتبار
توین مسدود بران
مزداد

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۲
مفتی کے درجہ
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

69

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

هم گفتند که
 باوشا چه کرد
 فرزین بود
 کشای نام
 طعنه اش
 که در او را خواند
 بیخدا
 فرزندش
 به پیش پدر
 و هم که خدایا
 فرزین

روزان ۱۱ جم
۹۵
نیتان آهوه
آفتاب ۱۱ ش
بدان که در بیان
وزیران بخش
ست ۱۱ الام قوم
است ۱۱ است ۱۶
۱۱ وزیر گوز
توده نم قیاس
بکسر سماعی بدین
بیب که است معنی
۱۱ نام

ازینکه دست
دوران را از غیبت
وقت منتهی
که باقی است بنزد
یستم ختم غریب
ختم واقع شده
دو ساله که
نفرین راه که در

۱۲۰۰
 ۱۱۰۰
 ۱۰۰۰
 ۹۰۰
 ۸۰۰
 ۷۰۰
 ۶۰۰
 ۵۰۰
 ۴۰۰
 ۳۰۰
 ۲۰۰
 ۱۰۰
 ۰

نام منی که در پادشاه
 سوزان بشود و در
 کوهان گاو زمین که
 در پشت و پاره شود
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان

و گر بیاده او بر زمین فشار و پای به نیرنگ این کلمه مه را باید از سر شب و ران چشم شده گم صد نه از جم خندم و ران چشم و و سحای موسو خند خدا یگان سگ لاطین محمد نعلین بهاس چتر و اسایه بر سر خورشید همیشه تا که ز یاد دست آب و رزنجیر همیشه تا که رفت عین گوشه و آل عدد و بار که شاه باد و ریش و روز	بیای گاو زمین چون طبق قد کوهان به بلیک آن که کوه بر کند زمینان و ران سپاه و رانجه فرشته بجان همه بجه و بدولت چون تخت شاه چون که آفتاب سخاوت و میان جهان لوس قدر و رایه بر سر کیوان همیشه تا ز جاب است باد و رزنان همیشه تا که ضیا کاست چشم را و ران جو ماه و روم و وق جو مهر و ران
--	--

و ریح محمد شاه بن تعلق و خیال و چرخ و فلکیات ز باز آتشین مجلب جو رخ میخ شد نالان که باز از دهن مسج جام زرد پدید آمد نیچ کیشمه را بر رونق شعر میماند که با شتری میگرد و سودا جوهری شب همان شتری از پیش و سودا از میان برخت تو که نقد روان خواهی دلم قلبت با دار ندارم وجه ز رخاشک و نقد عین با نیست مرا بر ساطیل دریا بوج خون دل گشته ترا بر سینه گویا بایسته رسته از شک و در حاکم روز و شب پیوسته در تابان زخمت بجز خشم خود از مردم ندینی روی ستمی را	غراب شب زیر پشت کرد آن بضیها بینان که فرج باوه را چون کبک شد نقار خون نشان که نار نقش بند پیچ تاب رنگ بره کمان که زهره آن در شب زردید و تور و دیر نم و لب نقدان علوی را در و کان که از سودا زلف است این صفرا و دل اینجا مران چون شکم از روی و وصل نقد رل همتا فزه چون شاخ مرغانی که در بزر نقد مرغان که با شور ایهامی اشک و لمارا کند بران که دایم خواگه سازند و محرابه مستلین ز عدل خسرو عالم گمان عالم که نوران
--	---

و مراد از این کلام
 هست و از گوشه و آل
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان
 پادشاهی بپایان
 نرسد از پیکان

و ریح محمد شاه بن تعلق و خیال و چرخ و فلکیات
 ز باز آتشین مجلب جو رخ میخ شد نالان
 که باز از دهن مسج جام زرد پدید آمد
 نیچ کیشمه را بر رونق شعر میماند
 که با شتری میگرد و سودا جوهری شب
 همان شتری از پیش و سودا از میان برخت
 تو که نقد روان خواهی دلم قلبت با دار
 ندارم وجه ز رخاشک و نقد عین با نیست
 مرا بر ساطیل دریا بوج خون دل گشته
 ترا بر سینه گویا بایسته رسته از شک
 و در حاکم روز و شب پیوسته در تابان زخمت
 بجز خشم خود از مردم ندینی روی ستمی را

۴۰ زنت ۴۱ زنت ۴۲ زنت ۴۳ زنت ۴۴ زنت ۴۵ زنت ۴۶ زنت ۴۷ زنت ۴۸ زنت ۴۹ زنت ۵۰ زنت ۵۱ زنت ۵۲ زنت ۵۳ زنت ۵۴ زنت ۵۵ زنت ۵۶ زنت ۵۷ زنت ۵۸ زنت ۵۹ زنت ۶۰ زنت ۶۱ زنت ۶۲ زنت ۶۳ زنت ۶۴ زنت ۶۵ زنت ۶۶ زنت ۶۷ زنت ۶۸ زنت ۶۹ زنت ۷۰ زنت ۷۱ زنت ۷۲ زنت ۷۳ زنت ۷۴ زنت ۷۵ زنت ۷۶ زنت ۷۷ زنت ۷۸ زنت ۷۹ زنت ۸۰ زنت ۸۱ زنت ۸۲ زنت ۸۳ زنت ۸۴ زنت ۸۵ زنت ۸۶ زنت ۸۷ زنت ۸۸ زنت ۸۹ زنت ۹۰ زنت ۹۱ زنت ۹۲ زنت ۹۳ زنت ۹۴ زنت ۹۵ زنت ۹۶ زنت ۹۷ زنت ۹۸ زنت ۹۹ زنت ۱۰۰ زنت

درست زرد زرد یافت باز از چشمه حیوان
 جویم با لاک ترک روز شد جسد سیاه شب
 مد از کین عدل شاه انجم رستی محبت
 اگر خورشید را بشید چمن گفتن مجاز آمد
 خدیو شرق و مغرب محمد شاه بن تغلق
 در آن روز که از گرد سپه ابریه جوشد
 زرد کونین سازد بر آخ هم چنگ مرگ
 مقدور بای بکرافت قصار اسر قدر راتن
 قمر بینه تو سمش نگار و صورت در قه
 کند ناپید پیر این ز خود و در ع سه پید
 بیک جامه چنان هم افتد اندر نه فضا جرخ
 در ابا چاراه نو بیزیران کجی گردون
 بادی خود را تیرین ز فرق صبح خنجر زن
 قبا و عزم کشد در بزرگ تیرش رنگی گریان
 ز رفعت پست فخرش سر دشمن قدر و جبر
 بر نصرتش آسمان ملک دار بام دم
 نه واده جهان ادا و اگر ز گاو سار تو
 تاب تیغ شده شد رت روی خاک بر دهنه
 ز سهم خیمه پیر علم در پیشه رز گنجت
 فلک ملک سباحت اکبر دانیان پر خاست
 چنان باریت بر فرق زمین از پایه تخت

زرد و زرد شد کافور شک روز و میسان
 نرونی سوزی جید آید چو دریا لافند نقصان
 که در جاب چمن شد فروز و سوسه شد و شنان
 بجهت شانه شاه پندستان تابان
 که خورشید است از تیغش میان نه سپهر لرزان
 ز برق تینها گرد و دوار تیرا باران
 بسان برق دراز و کیت شاه در سیدان
 که از دوزخ تیغش فلک اول ملک جان
 عطار و در سر ترش سپار و زهر و پیکان
 شود خورشید چون سایه بر چرخه پنهان
 که بگزیند از تیرش و عالم سو جایگان
 در او حفظ ده تا بحسب کف کی ثعبان
 ستاندگر ز راجش ز دست بر ترم و ستان
 کلاه زرمند بر سر ز مهرش روی گنجان
 بدان و چو که از جوش نیاید روز خورشید
 به پیش حاجبان صفای کشیده رست چون گاو
 که پشت شیر خونه گشته از بار خزان
 که خم هرگز نه بنید چشم جز در ابر و جانان
 منت شیر فلک بر خاک همچون شیر شاهان
 که انکندست بر جوشن بیا از سر و دندان
 که ساکن گشتان یک گوی یا تحریر یک نه چو گان

۴۰ زنت ۴۱ زنت ۴۲ زنت ۴۳ زنت ۴۴ زنت ۴۵ زنت ۴۶ زنت ۴۷ زنت ۴۸ زنت ۴۹ زنت ۵۰ زنت ۵۱ زنت ۵۲ زنت ۵۳ زنت ۵۴ زنت ۵۵ زنت ۵۶ زنت ۵۷ زنت ۵۸ زنت ۵۹ زنت ۶۰ زنت ۶۱ زنت ۶۲ زنت ۶۳ زنت ۶۴ زنت ۶۵ زنت ۶۶ زنت ۶۷ زنت ۶۸ زنت ۶۹ زنت ۷۰ زنت ۷۱ زنت ۷۲ زنت ۷۳ زنت ۷۴ زنت ۷۵ زنت ۷۶ زنت ۷۷ زنت ۷۸ زنت ۷۹ زنت ۸۰ زنت ۸۱ زنت ۸۲ زنت ۸۳ زنت ۸۴ زنت ۸۵ زنت ۸۶ زنت ۸۷ زنت ۸۸ زنت ۸۹ زنت ۹۰ زنت ۹۱ زنت ۹۲ زنت ۹۳ زنت ۹۴ زنت ۹۵ زنت ۹۶ زنت ۹۷ زنت ۹۸ زنت ۹۹ زنت ۱۰۰ زنت

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

[illegible]

1940

قصیدہ بیجا

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بلکت احمد برل بشوکت حید غازی
 ز بی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شای که در عالم شد زخو شپه روشن
 تو سلطان سلطان حقست نماست
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو جمع پیمان کسوت
 بساط بارگاه و تو کی بیدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان بردت آمد
 بزده خوش مسامت که در گوشه جوارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجویش باد تو
 میر کلک میرت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن بی ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخبر خوش برون
 چو چنگ رست نندگ مخالف در برت
 کسی که جام احسانت بزبان وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگاه زمین بر
 بنشیند و در هیچ شاهی مقبر این سیم
 نمایان رایت بودیم چون مهر است

شعر حکم و کند شکر عدل و علی احسان
 بصفوت عیسی مریم به بیت موسی عمران
 نعلی نعل بندت را شرف تاج نوشروان
 که شمع دوده عباس از عدل تو شد تابان
 که معطر و از شد غفور و کریم و از شد عارفان
 که با نه خیمه بیکر و دیگر و هفت شاور و
 سحر گزیده زرین ز بند برام مقبلا
 محبت خیشاخ تو کی در یابی بی پایان
 دست آگشتا
 بگیوی سیاه جو رو به بر سحر خوان
 کجاستش فزون از سه بعد چارگان
 ز دور قسری و بی نگر و پیش گروان
 در ایام تو شب و روی نیار و کرد و تابان
 قصص بی کند شب فرودست کن
 روان روی بی خشاک تر شود باران
 که از روشی گشتت بطر پیمان نالان
 که از راه نوا افتد چو پوده بر در حران
 بنجاک پای دیانت که هرگز نیستش و
 که عیسی خواند قارون و از خوشنایان
 که افتاد از فشارش چون طبعی و کی کو
 که با شمس مشرقه در سلخ مبدایان
 که گرد و خرف نشد بر او خوشین و

قصیدہ بیجا
 بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بلکت احمد برل بشوکت حید غازی
 ز بی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شای که در عالم شد زخو شپه روشن
 تو سلطان سلطان حقست نماست
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو جمع پیمان کسوت
 بساط بارگاه و تو کی بیدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان بردت آمد
 بزده خوش مسامت که در گوشه جوارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجویش باد تو
 میر کلک میرت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن بی ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخبر خوش برون
 چو چنگ رست نندگ مخالف در برت
 کسی که جام احسانت بزبان وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگاه زمین بر
 بنشیند و در هیچ شاهی مقبر این سیم
 نمایان رایت بودیم چون مهر است

قصیدہ بیجا

قصیدہ بیجا

قصیدہ بیجا
 بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بلکت احمد برل بشوکت حید غازی
 ز بی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شای که در عالم شد زخو شپه روشن
 تو سلطان سلطان حقست نماست
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو جمع پیمان کسوت
 بساط بارگاه و تو کی بیدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان بردت آمد
 بزده خوش مسامت که در گوشه جوارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجویش باد تو
 میر کلک میرت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن بی ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخبر خوش برون
 چو چنگ رست نندگ مخالف در برت
 کسی که جام احسانت بزبان وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگاه زمین بر
 بنشیند و در هیچ شاهی مقبر این سیم
 نمایان رایت بودیم چون مهر است

[illegible]

تصاویر در چای
خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

گو شده ماه فلک را چرخ طره تو
منع چون قص کنان باز یوا بر گیرد
تا که دل شدگان را بنوا اردو باز
آسمان سطره کلر ز چو برادر و صبح
روی زرد سپر چرخ سیه جوشن را
آسمان مشکین خسرو آفاق کند
حامی مرکز نه دایره معالی خلفا
ذات او حیثی آثار بنی عباس است
ایک طاق دربارت که محیط فلک ست
بر خط محمود اگر حرز غریت خواند
بست و یک پیکر نو راند در ایوان شمال
گر شبارت طلبد نور حقش پیش آید
شاه سلطنت خیمه زینکاری را
پس ترخ تو کا در صف میدان خلف
سر زند خصم تو بر پای تو از روی نیاز
آن غزالی که در اگر گنج پیش رو
باز خیر تو بر باز چو بر باز کند
سقف بالای گل افشان اولی خنجر را
بر بر شاه زمین سبط لالی افشا کند
پایه تخت مربع و شش نه باو فلک
خصم تو باو به روی پریشان حوال

پرچم رایت سلطان منظر گیرد
لب پرا زنده کند صبح و وفا گیرد
وین بلبلکه هر دم لب ساغر گیرد
و دیوان خنده زبان قرص عطر گیرد
بسیر نیره کلاه وقت از سر گیرد
زین زر صبح چو بر صبح اشتر گیرد
انکه بر خاق چند خلق سپه گیرد
لیک در صف و غایت چو حیدر گیرد
و تر قوس جلال از خط محور گیرد
سی و یک مهره زین زین یک اثر گیرد
همه یارای تو از خاک فرو تر گیرد
در ولایت طلبد ملک سکنه گیرد
در عروسی بقا ننگه چادر گیرد
خصم بدین تو بدست که خنجر گیرد
تبع تو لطف کند ز و در سرش بر گیرد
خانه و عمد تو در کام عضد گیرد
آشیان بر سر نه قبه انقضه گیرد
در خم سایه یک گوشه شهر گیرد
تا چو شاه فلکش در زور زور گیرد
تا خروا عدل اسکال مدور گیرد
تا سر زلف شب از روی سحر گیرد

خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

سزلف سیاه شب همه بر تار تار افتاد
 که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
 بر انبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
 چو آتش خاک بسزد چو آتش چو بخوار افتاد
 طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
 نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
 فلک شمی که از کلبه شمشیر صید و عارف افتاد
 مبین سپر پاشی پاشی فعل افتاد
 دوری کرد در ملک سهر او تا جدر افتاد
 صفای شرب عیش چو فرم شو افتاد
 سندان در کوچه او عوی چکار افتاد
 چو ستم حج کس نمک با او و جوار افتاد
 مراد حبیب و در من در زینر افتاد
 که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
 که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
 که بر فوق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
 که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
 که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

سزلف سیاه شب همه بر تار تار افتاد
 که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
 بر انبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
 چو آتش خاک بسزد چو آتش چو بخوار افتاد
 طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
 نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
 فلک شمی که از کلبه شمشیر صید و عارف افتاد
 مبین سپر پاشی پاشی فعل افتاد
 دوری کرد در ملک سهر او تا جدر افتاد
 صفای شرب عیش چو فرم شو افتاد
 سندان در کوچه او عوی چکار افتاد
 چو ستم حج کس نمک با او و جوار افتاد
 مراد حبیب و در من در زینر افتاد
 که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
 که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
 که بر فوق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
 که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
 که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

سزلف سیاه شب همه بر تار تار افتاد
 که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
 بر انبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
 چو آتش خاک بسزد چو آتش چو بخوار افتاد
 طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
 نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
 فلک شمی که از کلبه شمشیر صید و عارف افتاد
 مبین سپر پاشی پاشی فعل افتاد
 دوری کرد در ملک سهر او تا جدر افتاد
 صفای شرب عیش چو فرم شو افتاد
 سندان در کوچه او عوی چکار افتاد
 چو ستم حج کس نمک با او و جوار افتاد
 مراد حبیب و در من در زینر افتاد
 که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
 که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
 که بر فوق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
 که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
 که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

از طبقات خارج من نیت حقیق ترسبی
فعل ترا بات ترسته چنانکه گوینا
صوت خال تو برخ هست روی تاجان
زنگی خال روی تو مردم دیده نیست
هر سحری ز مهر تو نوع در فغان کس نم
خوبه جوی می پست تیغ بدست سبخت
مهر تو مهری نهد بر دل و روشن است
پشت کجا کند فلک سوی تو گز تو مرغی و
شاه محمد آن دلی عهد خلیفه آن
حاکم طول و عرض دل آنکه ز عدلش جهان
آنکه ز خوان بود او پیش رسول آرزو
و آنکه نسیم خلق او چون بشام جان رسد
کشتی قالب ترا ز آب روان جدا کند
پشت ترا جوگر درون چنگ بزر و بشکند
رایت فتح شاه شد نصیب چنانکه پیش او
زاشک و رخ حسود افروغی کجا کند خرد
ای شده آسمان لقبوی نم مشتری لقا
آیت احتشام را بر علم بقا کشتی
رو و خاک از سر بر چسب رایت ظفر
کاز زمین دوشه شود پای جو بزمین نمی
سینه ماه شوق شد دیر جو در کمان نمی

چند و پاره لعل ابر ز بر گشته
پاره مشک سوده را بر ز بر شکسته
کز شب تیره لفظ بروی شکسته
آب ز یادش شود روی برویم ارسته
سیر نفسی بر غم من قاعده و گریسته
آبده که سر بری سر بری و گریسته
اینکه بقا کجا دهد نقش که بر سر گریسته
سوی جناب حضرت خضر و بحر گریسته
آنکه کف و القاب قلزم پرور گریسته
ظلم سیاه خانه را رخت سفر بد گریسته
خشک و تر دو کون اسفند و آه گریسته
عنبر گاو و بحر را هم نفس بخور گریسته
گریم باز گونه را بر لب خود و گریسته
گر تو برستی رن پیش نیست خور گریسته
رفع حروف قاف را از حرکات گریسته
کز تو طولیهای در بر طشت گریسته
ایکه سر بر جیح را ز بر قدم چو گریسته
رایت احرام را بر کتف ظاهر گریسته
سلسلههای غم برین بر سر زور گریسته
شیر فلک نهان شود و چو تر نهی گریسته
تیغ ز دست خود افتد دست چو بر سر گریسته

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قانونی دست
بر نیاس و فحش
قانونی فحش

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

نبات رسته شود چون شکوفای گیاه بشیر داده دیان بند از دوسم رویا برون پرده شرع از زندی لف راه ضمیر روشنست از راز اختران آگاه شکوه قلعه قلعی عمارت نه شاه چو هندوی که بود سرگون کوفته چو برگ لاله که هر خطه می فند برگاه آله حافظ آمل باد عسم آلاه	سیب سبت تو هر جا که گشت در باران سنان عدل تو در غزار قهار می چو خنک جله رگمانش بر کند ز پو صبر کلک تو ز اسرار آسمان واقف کم از ستاره نموده بر آستان دوت همیشه با من زنجیر زلف یار بود ز رشک شک اغادی ز روی محنت با خدای معطی آمل است غرور جل
---	---

در تعریف قلعه ملی

نمونه ایست ز برج حصار قلعه شه میان دایره حلقه دور او مه فلک چو رگب کی بودی نمود در تک چیه ولیک از سر مهر آفتاب گفتش می صریح با تو گویم که نیست شک و شبه بر نقش ز سر آسمان فتاد کلمه شه که روح امین را بدمج است شرف که از شرف سو خاقان نمیکند نگه خیمه بکوه تو نه گشته ز یکی تا ده شود ز دهن که دست که با کوته بشکل نعل شود سه بر آسمان همه که هر دو چهره خورشید میکنند سپه	شکوه قلعه قلعی عمارت نه تیه میوه بخت فلک از نقطه کم یافت زهی حصار که و روی سپه بنا کردند ز شرم خوست فروفتن آسمان برین بهانه ایست غروب آفتاب را هر شام چو آسمان بسو قصر شاه کرد نظر خدا یگان سلاطین دین محمد شاه برستان جلالت بسی غلامانند زهی ز جو تو آنچه گرفت صورت نیست سرستین حمایت اگر دراز کنی ز بهر آنکه ندر روی برسم خنک غبار کلک تو با خط و لیران ماند
---	---

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

تصاید میرزا حاج
 در آن روز که
 فی آن روز که
 ۸۸

بردار دل از خال سیاه رخ جانان	کمان نه دوست که سوزنده جانست
از زگر گیسو جان طلب دار و دلبا	کمان جاووستی ست که با تیغ و ست
در چنگل مننه چنگ که میخیزد به لعلیت	کرگر و دیگهای که گیسوی کشانست
دق گوش بریده که بعد زخم طبایع	در چوب بندش که هم از راه زنانست
می کش سر و دست خوسو سبایش	کروی همه بی آبی و صد رخ و زیانست
باوه زخمی خواهد که در می کند او	نی مشرب و ساغونی کام و زبانست
مطرب سرا برده سلطان ازل خود	کر نغده او جان و خود در و رشت
خدمت بدر بار که باو شسته کن	کمانجامه عدل و کرم و امن بانست
سلطان سلاطین جهان شاه محمد	کام و زمین بنده او خرم زانست
بر مانده عمر و را خواجه خورشید	صد سال در ضمان ماه رمضانست

میرزا حاج
 در آن روز که
 فی آن روز که
 ۸۸

و تقریف هلال عید من به تجرید و تفرید

نقل یکد ان شهنشه بود یارب یاهلال	یا بزرگ سپهر سیر رخ سیراب روی
یا کمان که با گون بر زم و گون سپر	یا زده سپهر که دوز و زنگی بر جیبش
گر نه در خون شفق سپید شدی شاخ گون	در غریب شام کی پنهان شدی ز رخسار
از زمان که تهمان چو گان سپهر شد پدید	گوی زرین بر سپهر میدان چرخ او دایم
دختران اختران انداختند از بهر عید	معجز کلر ز بار فرق جاتون هلال
یو لوی اندو بر بام ملک طشت کبود	غالیه سیو و بر روی زمین با و شام
در چنان ساعت بسوی جرعه ز شانیان	با تقی آواز داد از خشتان لایزال
کای مناجاتی چو جام از جود و نوکری	وی نو باقی چو می بر طبل غم زین و دل
هر کوی می حرام مست خون او را دانم	هر که گویدی حلاست خون او را دانم
گر ترابا دوست میلی از جود افکن	در کار با است میلی لام را گن مال

میرزا حاج
 در آن روز که
 فی آن روز که
 ۸۸

۱۱

تصاید میرزا حاج
 در آن روز که
 فی آن روز که
 ۸۸

فقهی صیغه کیرستون با کیش
 چهار بازو ارکان او به پستی و بخت
 برون اوزنایا بر خروش و خروش
 رئیس مدرسه او معلم ادریس
 صفای باطن او داده و در سامع نش
 بی نظاره و شفقش کشاده شد بر شام
 و در حصار مخوانش و را سر مسرا
 شده بنام خلیفه بام خسر و عهد
 بزمین آمرغام که عمرش افزون باد
 تمام گشت تبایخ و او خلو افینا
 مرا که فخر زمان خواند شاد اسلامیم

محیط نه نقب نه هفت قلعه دوار
 نروزی لطف سر عرش اگر فته کنار
 و درون او صفا جای ذکر و استغفار
 امام مسجد او طوسه شکر گفتار
 طنین پر گیس انوای موسیقار
 در یحیای زرا ندوده این کبود حصا
 که در لقا و بقا کعبه ایست خدا نثار
 برین عازت حرم ظمیر دین معمار
 برای تقویت دین احمد مختار
 کشاده با تو گویم که هفصد جل چا
 نقب گوی، سخن طوطی شکر گفتار

۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴

شاد و اقلیم ستان خسرو بهرام شب
آفتابی و شب ماه خنیت در سیر
سایه لطف خدائی و بهائی خیرت
ساخت مشایخ نحت از فلک اطلس پیش
قلعت تیز جل روی که از شب ببرزند
زهره و آرزوی مجلس خلد امارت
ما صنم عاشق و نخسته خود را شب وصل
بر که در ملک تو چون زلف پریشانی

[illegible][illegible]

زبان بدر چای شکر اذاحت	زبانت درو مان ایل معنی
قطعه دیگر	
<p>است که بهرام چشمت چاکرت سوی پروین بزم ساغر است بیش می کشند اسفرت که دل صم سوخت خست نور خود رشید ظل افسرت ایت رایت منظر است ساغر آفتاب در خور است</p>	<p>چشم بهرام اصل حاکم ملک افتابیکه تیغ بهشت استامیکه چار ماه نعل است آتش آفرور قطره آب مشرقی را آبا سمان جلال سوره منیع مصحف اقبال سلطنت هر کجا که بزم آرست</p>
قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر	
<p>مرقد خویش ساخت و قد را فضل به نیک می نند بد را بد اگر گفت نیکه قطعه را کنده کس آن لقب نه خود را خفته کوندا اندر عجب را که ز خود دید کم محبت را فرق نمکند ز روی عجب را از مس سوخته زیر عجب را رقی و او بعد ابعس را روشن است این محاطه بد را نیره سکنه رخ ز مرد را</p>	<p>ناصر الدین که از عین علم گفت فائق نم ز جاد نیک نباشد اگر دلش رنج نیک نام است آنکه در مجلس چون سلف را بجا تواند گفت بوی نام در لب اندان افتاد خاک بر سرش آن که از سر جمل سنگ در چشم آن که نشنا سد آفتابان را جدی که زیر حشیش گر بخواهد لاف زو خفاش ابلیس باب کینه خویش</p>

قصاید بهرام چشمت
بدر چای شکر اذاحت
زبان بدر چای شکر اذاحت
زبانت درو مان ایل معنی
قطعه دیگر
قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر
ناصر الدین که از عین علم
گفت فائق نم ز جاد
نیک نباشد اگر دلش رنج
نیک نام است آنکه در مجلس
چون سلف را بجا تواند گفت
بوی نام در لب اندان افتاد
خاک بر سرش آن که از سر جمل
سنگ در چشم آن که نشنا سد
آفتابان را جدی که زیر حشیش
گر بخواهد لاف زو خفاش
ابلیس باب کینه خویش

دانش
دانش
دانش

توصیف اول هر شعبه گیر از این
بهر شاه جهان در میان این قطعه

و حرف آخر بر اصل تابرون آید
اسیر محبس او بمیدم شکر خایه

قطعه درخیز

اگر چه دریم قدیم از قطره کمترین
 در کشیم و در هر قدر از میان حکم
 ز نو که هیچ حلقه برای سه توایم
 اینجا که عرض مرتبه خسروان و بسند
 و در هر دگاه که گوش پلازوند
 چون در اگر چه سایه چتر سیاه است
 چون ماه اگر چه نعل سم باو پای است
 زان زمانه اگر چه پستان ^{است} است
 از شتر می غلام در است لا تقیم
 اینجا که بجز فضل ^{است} غلام نه دریم
 بر یاد شاه حرم آباد لایزال
 در افتاد و طالع امر خلیفه اکبر
 در قتل امر عبودیت ^{است} اله
 وقت نماز خسته و گریان بفریم
 برستان بار که روز کمال او

ملک و کون را سیکه جو خیریم
چون تیغ صورت شکم خنجر بر دریم
وز نعل اسب حلقه کش گوشت قیصر
و ارای تخت مرتبه سحر سبکندیم
بر خنجر ندوی پادشاهی خنجریم
پیر این خنجر شمشیرت در وقت است
بر فرق سروان همه عالم افسیریم
سیرخ را لایحه بازوی شهیدیم
و آقا سب جام کف هسته زخمیم
و اینجا که شهر علم عمارت شود ویم
چون صبح جام هر وقت خنجریم
و استقامت باج شرع پییمیم
و خوف پنج نوبت الله اکبریم
گاه نیاز مفاسد و خسرویم
پشت زنجوی که از نیست کنیم

الفصل الثاني

بیت المقدس میں
ان کے مرنے کے بعد

مکتبہ اسلامیہ کراچی

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسی نماند که از نه روانی در گذرد بسی کبوتر نه بال آسمان پرو که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو بشیمه زهره شیر سپهر را برو چهار ماهه شرافت یک قدم سپهر تفاخر نیست که یک سنگ از تو فرو چو گل گل کلف ز من مشم برو وگر به باش کنم کس بیایوی خرد که تا چشم عنایت بروی او نکند	نیک نرو و جهان پای چار طاق ورتا فرز کنگره کبریا که حسنت تو بدست بزرگوار نام شاه یک بغلت بدست هر که گاو زمین فرو شکند شکوه که مراد را و بر بسیار زمین چنین نگاو رعنا که باغ حشمت را چنان ضعیف شد از چوئی که باو ضعیف اگر به باش و هم نه بر نهی نرسد امیر از سلطان قوی که مراد گوی
کاشانهای سر فلک بفر استن در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن یک خطه دوستی توان بازو استن هر که عمارت که باید که گشتن	مقصود کاخ و حجره ایوان گشتن گلنهای و لعل و رخسار آبدار از بهر آنست تا بر اول اندر ورنه چگونه مردم غافل بنا کنند
زبان و دیده و دل گشت گویا اگر چه نیمه چون پور سینا رضینا قسمه بحسب ارغینا	خداوند را در علم منقول سو معقول نیزم و مقدر هست تراگر مال بسیارست باشد
اگر چه نیمه چون پور سینا رضینا قسمه بحسب ارغینا	گرچه نیمه چون پور سینا رضینا قسمه بحسب ارغینا

قصاید بدیع
بسی نماند که از نه روانی در گذرد
بسی کبوتر نه بال آسمان پرو
که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو
بشیمه زهره شیر سپهر را برو
چهار ماهه شرافت یک قدم سپهر
تفاخر نیست که یک سنگ از تو فرو
چو گل گل کلف ز من مشم برو
وگر به باش کنم کس بیایوی خرد
که تا چشم عنایت بروی او نکند
کاشانهای سر فلک بفر استن
در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن
یک خطه دوستی توان بازو استن
هر که عمارت که باید که گشتن
زبان و دیده و دل گشت گویا
اگر چه نیمه چون پور سینا
رضینا قسمه بحسب ارغینا
خداوند را در علم منقول
سو معقول نیزم و مقدر هست
تراگر مال بسیارست باشد
گرچه نیمه چون پور سینا
رضینا قسمه بحسب ارغینا
بسی نماند که از نه روانی در گذرد
بسی کبوتر نه بال آسمان پرو
که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو
بشیمه زهره شیر سپهر را برو
چهار ماهه شرافت یک قدم سپهر
تفاخر نیست که یک سنگ از تو فرو
چو گل گل کلف ز من مشم برو
وگر به باش کنم کس بیایوی خرد
که تا چشم عنایت بروی او نکند
کاشانهای سر فلک بفر استن
در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن
یک خطه دوستی توان بازو استن
هر که عمارت که باید که گشتن
زبان و دیده و دل گشت گویا
اگر چه نیمه چون پور سینا
رضینا قسمه بحسب ارغینا
خداوند را در علم منقول
سو معقول نیزم و مقدر هست
تراگر مال بسیارست باشد
گرچه نیمه چون پور سینا
رضینا قسمه بحسب ارغینا

بسم الله الرحمن الرحيم		
ای نام تو حرز بهر جانها در کنه تو هست ماعز فاک بر آل و صحابه اش پس از تو	لال ست بجد تو زبانها از بارسان در و و بجد رحمت باد از تو پیایه	از اهل خرد کمال ادراک بر روح رسول پاک احمد بعذرین برای باب فطرت
<p>سخن بختان بلند طبیعت نیکو روشن ست که قضایه بدر چانج و شبستان معالی شمع ماه افروخته است و در کشت طبائع و قوافلش در گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خوشی شکند و علو معانی و عوای مقابل به باطنش میسند عرائس فوایدش کاشتن الیا قوت و المرحان و فواید عوایش کم کپیستین قبایم و لاجان و چون این عروس نیایشاد بر عنادین جز و زمان بطبع فشی نو لک شوره غازه طبع بر شوکتید و در نظر نظار گیان مشتاق آماوه جلوه آرائیگر ویده بنده سلاطین عصیان کترین اهل جهان عاری از علم و فن نابلد شاهراهن گنگار خنی و علی محمدادی علی عینی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصو باعث غلط اصحیح نیلند و در مره ما بران لب کحرف و حکایت نمی چندان پس از نظر ثانی و حل غوامض و اضافت بعض فواید درین کتاب مجمع این مجاله پر وخت و فرنگ لغات و کنایاتش که عقد از کاران تواند کشا و رسم بجای ویکی نفع خواهد داد و فرام ساخت و بسکه اکثر اشارتش از عالم تشبیحات و استعارات و مصطلحات خاص ست و در کتب اغت کمتر می آید مناسب که و سه پس عدم توافق در خاطر صاحب نظران</p>		

فرنگ بد چای کش	چشمه سیاه کوکب	خرمن ماه ماه	آمرای سلخ ماه آبان لنگدانه
جان محبوب	چشمه ترو دهن صراحت	خون ل مریم شراب شر	تا بعدش سال کسری کم
جم حضرت سلیمان	چشمه فریه	خونی انگشت چه مردم	کیماه موجود گرد و در بندگی
باب الحیم الفارسی	چشمه نم آفتاب	خون سرخ و سفید باشند	آمرای لوند گویند
چار زن و چار داور و چار رب	چوگان شکین زلف	خوان زر روی زرد	خون بختین کنه شدن
چار عنصر	چاه زرخندان	خضر مراد از امام	خونق نام محل بهرام
چنگ کنایه از هلال	چاه کتاب قرآن ثعلب	خاک کاغذ	باب البدال الممله
چاه زهره برج سبزه که خان	چاه دار چای خندان قندیل	خوب باب مراد از	دج در و هن
چو طاهره است	چوگان سین هلال	خورشید رو	دانه کنایه از ستاره
چتر مرادید فلک اعتبار	چرخ زدن مراد حرکت	خجور ز اشعه آفتاب	دانه غیر مر و مک
خون رخ و کاغذ	چای پنج قاوره ای فلک	خاتون هفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
چشمه حیوان فرمان امام	قارور و شیشه است	خیمه سبز خیمه لاجورد	دو شکافی شراب حصه
چاره ای ده چار بار که	باب الحاکم الممله	زمر دین آسمان	خود که بدگیری دهند
چهل باشد و مراد از نیم است	جبهه دوات	خون خروس شراب	دق کنایه از کس
چاوش نام شکلی از کوکب	حلقه وار غلام	خار خط رخسار	دوربین حروف
چار دیکی مراد از چار لفظ چا	حاصل نام طایفه سفید مراد	خشک و تر نیک و بد	درشت تر آفتاب گ وزر
با اعتبار عذر و حاصل کی سیم	حصه سنگ مره	خشان چلت	دواج - چادر
لفظ جام از آن برون آید	حسینی نام پر و موسیقی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک مطور زلف
چادر راه و چادر ستاراه	باب الحاکم الممله	خاکستر کنایه از مراد	در شک دو دندان حباب
روشنی او	خوار آفتاب و خورون	خون بسته لب	درم افسرده
چایه سر یعنی حرف نادان	خشت زرخیمه زین و خیمه	خیمه سرقه خجور چید	دق آفتاب و ماه تمام
چشمه سوزی زیت امی و	مشرق و مغرب و اوج و بول	کرانه سوزی قمری و سیاه	دیو هفت سر آسمان نیل
یک و سیل اند	مراد از آفتاب	کیسانه آید باشد خجوان	دیو خروس دب صخره و اکبر

درو	درو و سوس خشن و مرکب	دق کناه از کلالی	با اعتبار ناخنی
درو	درو یا قار آسمان	دروم ریز سکه زن	درویش بازو
درو	درو یا کف دست مدح	درو و خا نص	درویش مر و اید صفت و ندان
درو	درو ز مرگ پنهان	دروغ تباه خیال فاسد	درواق مسخ چرخ عیارم
درو	درو قلم از کرم	دروان چرخ و پندار	درویش با نفع مسافت و
درو	درو و سوس کرم مرگست	درویر با ک	دروست بندگی کرم
درو	درو و انی قلمتین انج شاف	درو سوس الی الی	درویش و ن خفیه افشون
درو	درو قلم که عسل او	درو چرخ و دنیا یعنی زو	درویش رنگ ریزگان افسان
درو	درو شود کور و رو	درو کافه	درویش نام پر از سستی
درو	درو عظمی فلک نهم	درویش صبح با رزق	دروست نام پرده و دیک
درو	درو و ن شکل و دیار	درویش رخ و دود	درویش از امر و
درو	درو عشق آفر	درو بار عام قیامت	درویش ساغر و زین
درو	درو و ن پناه و	درویش نام سار و ک	درویش سپهر آفتاب
درو	درو یا پناه و	درویش ای از و فکست	درویش پادشاهی شرب
درو	درو یا پناه و	درویش با نفع خوشی	درویش کناه از خط
درو	درو یا پناه و	درویش بوجده کشت	درویش با نفع کشت
درو	درو و ن شک مر و ک	درویش حاصل	درویش و ن کلاه و برادر
درو	درو یا پناه و	درویش چرخ و شک	درویش بچرخ و ن
درو	درو و خاندان	درویش خشت خندان	درویش مهر و متاب
درو	درو یا پناه و	درویش رنگی بهین قلم	درویش رنگی
درو	درو یا پناه و	درویش عوی شب	درویش و ن و ن
درو	درو و ن و ن	درویش رباب	درویش کناه و ن
درو	درو و ن و ن	درویش و ن و ن	درویش و ن و ن

زاد پلاس یون چنگ	زرد پوشان سر سبز	اسواد	سبز زردی خرمی افشان
و غلامش از پوچ کند و آید	خیام سارگان آسمان	سکته	کنا نیا ز صحر
ننگی ز جامه قلم زین پلاد	نوبین بود و مولی ز کوه	سابق شیا نیا کیم	و چون سحر از کوهی کرد
زنج سیاه شب	نرخ زدن لاف طینه زو	سحر	سایه و آب شیب زود
ز قلب انکوره چقلوب	باب لرا را انکار	سفره زین روی زود	سایه خرمی زرد رنگ
ز زینست	ناله مراد قطره خوی نو	سین کمان	ز نام باد شای بزرگ
ن و ششاد و قلم زین	نرخ صبا مراد از کسکه	سپاه	سپاه شوی افشان
ز غفران رخ زرد	نرخ مسته باشد	سره شب	سنگ کنایه از شری قهر
ز بانه خله و ام سار کوه	نرخ خا	سفیده	سوفام که پیشی کسیت
ن و عیش و عاستیاب شود	باب کسین	سین رفته	سپهر کینه مراد از خیر
زاده کوکند افیون	سطلان عالم شد افیون	ساره	سازان آله از کمان
ن و گریان شب با عیب	سپهر مراد از کسکه	سرخان نام شای	سپهر مراد از کسکه
ن و ششم	ن و حیات باشد	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ن و آفتاب و شفق	سپهر و خورشید با لغش	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
زوال گله از آرد	سپهر و خورشید با لغش	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
زیر نام گیاهی زود	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز نخل	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز رنگ فنی زو قلم زین	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز رنگ بچه میا و ویک	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز وین فنی خط سبز خیار	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز گاری سپر آسمان	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز و خط رخ	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه
ز و مراد از ایر	سپهر تر خط	سین و یک واه قیس	سپهر مراد از کسکه

طبق نام فرستاده که در	و قاری نذر اندوه	غنی و من کنایه ارگون	فرا بکسر شینایه درنگ و بارگ
پای ستوران می شود	آفتاب	غانیه - مو	باب القاف
طاهر کیوان فلک رحل	عقد و دریا شک و نذر	غزال شب و آفتاب	مهره - سکه
یعنی فقره که در آن رحل است	عاشق تخته باغ جبریل	غوره هوا و مجهول غنچه	قلعه شمشاد که در است
طربال بنا سه بلند	عنب رخسار باعدیا	غینه ناگفته	باغ بهار گلستان
طفاوه باضم و ایر کرد	نراکت	غاب بشیه	قطره آب تیف
دانه آفتاب	عنبر زنجیر رنگ مو	عشق سیاهی	قیه نه و وصل آفتاب
طغرل شیر خوار آفتاب با بر	عاج کاغذ	غوره انگور خام که	توس - ابرو
طراز نقش نام شهری من خیز	عازم رویه به دعا	ترش باشد	تود قصه ص
باب الطاهر	حضرت عیسی علیه السلام	باب الطاهر	تیر شب
ظلمات روات	زنده شد بود	غیر و زده آسمان	قدراول تارگان بود
ظریف و شش نام طاری	عبود نام تاره آتشی	فندق عبارت از گلستان	روشنی شش مرتبه بهار و اند
باب الطاهر	عطیه کبری که در سبیل	فروغ خانه سحر و فیز	بسیار روشن قدر اول
عقیق اشک سنج لب	عزت اولی خایه اول	انجی خاتمه من راهی	و همچنین تدریج
دشمن باب	عالم صغری و نیا	برج سلطان که آبی است	فوس و در محراب
عقد ثریا دندان	عقرب شیرنگ زلف	و راه برای نیابت	قطران روغنی سیاه
عیسی مراد از مرد بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
و فاضل	عمارت نه ماه نه فلک	فک بومینی سفید	دل اسد سینه است و آن
عناوب - لب	عجب بافت اول ثالث	فردا قیامت	علامت شش
عنبر زلف و شش خلد	عراق نام بزه از موسیقی	فش شمله و دستار	قلا اسب
و مراد	عشق نام بزه و بزرگ	قلات و شت	تیم جمع قه ای سر چرخ
عروس خاور و قشای زرد	باب الطاهر	فتق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیر
شهره و زین بهر شمشیر	غنی و زین آن بهار و نذر	فرش و عطر و زین	و آب با کسر غلاف شمشیر

تقاریر	پاره	کاورسند	قطره	مکن	بجام	کانغذ	اصل درپاش لب خنگو
حقه	آواز	کهر با	مستم	زرد	گند نای	لاله نشان	اعتبار سیمبر ستارگان
باب الکافی	کوش	مراد از شرب	خونینه	کس	بختاریت	خاله	شکر هند شب
کیاوس نام کلی از کواکب	کس	نعل و نام شهری در	کس	بختاریت	خاله	کس	بچه و خسته شعله آتش
کافور شک	روز	ترکستان	کگل	نشاو خار	براست	اصل شماره	باب اعتبار
کرگس زرین	پر	کافور	رو	گنگ	سخن چین	مستم	سخن روشن
زینار و نسرواق و شگل	کبود	عذیر	آسمان	گاو	شک	شرب	سبح
کمان سیرج	بیج	قوس	کرده	مراد از	سرب	کرده	مراد از سرب
کم یعنی اندک و نفی مطلق	کمر	شاسپ	م	پیر	هاسپ	گویی	بین خسار
هر دو آمده چنانکه گویند	کاغذین	جامه	سختیست	باب اللام	لاله	شراب	و نون
کم شوای بشو سده	کسب	نخستین	گیا	باب	درخ	لایه	سید شب
فرا میخ جستند بسیار	که از ان	بن	و کاغذ	درخ	لایه	سید شب	لایه
کم یافتند ای یافتند	سازند	کیش	ترکش	و فرار	جوزا	کاسه	آب اشک
کینه ترکش و فرار جوزا	کونه	میوه	نور سیده	کونه	میوه	نور سیده	کونه
که خانه قطار و هست	کونه	میوه	نور سیده	کونه	میوه	نور سیده	کونه
کاسه یعنی چشم گریان	کونه	میوه	نور سیده	کونه	میوه	نور سیده	کونه
کله	خیمه	کوشی	زرد	و گلا	زرد	کوشی	زرد
کاسه فقر چشم سفید ماه	کوشی	زرد	و گلا	زرد	کوشی	زرد	و گلا
کوکبه	فوج	باب الکافی	فوج	باب الکافی	فوج	باب الکافی	فوج
کشتی	اصل پاره	لاله	کگل	نشاو خار	براست	اصل شماره	باب اعتبار
کهنه	رو	شنی	گرگ	یابی	و بنین	کاغذ	اصل
کوکب نعل منج آن	کوهی	زرد	کواکب	کوهی	زرد	کواکب	کوهی
کسی زرین کوکب	کوهی	زرد	کواکب	کوهی	زرد	کواکب	کوهی

فیهنگ بد چای

مشک گل پوش خط کشد	مال و جود و لفظ و کلام	ماه چهارم هفته بلال	نورانی نه پرونده شود هر
رامی پوشد -	صد باشد و مراد از آن	عرش نفع اول و ثبات	و نه خرم فرزند و نه چوکان و نه
مای بروج حوت و پیاله	حق است -	شهر است و شاکم که برتر	خوان و نه لکن و نه فقه -
شراب -	مستحق طاعت و معرب	انجا خوب بشود و مراد	مینا و نه مرغی نه فلک -
شک تر شب	من چو نیک	ایجا لامکان -	نقطه اصل و همن
منقره غفور کباب از	مریج قلم از چایلو	مرجان اشک ترخ	ترگس شوق چشم مشوق
روشنی -	مای زین قلم زین	منزل هفتم کتاب ختم	منزین و زمان و اشک
مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مثال فرات	قرآن شریف چو هفت	نیل چادر و نیلی خیم
ماه و نه هفته کتابه از پیاله	مینای اصل از تاریخ خود	روز مقرر کرده اند -	و نیلی نفس آسمان
که درو باشد -	قلم با طاهر و بیک	منبر اصدق مراد از حد	نه طاهرش روه نه آسمان
ماده ریز و ماده وار	موسسه اندکی	تعالی -	کرشش و نه پیدا شدند
خادم خوان گستر	مرغ سحر نوره الهی	مشک زده شکل رفت	نقره روز و رخ و آنچه بدان
مرغان الهی طایفان	معلق نور و مذهبنا	با اعتبار بی جسم	ماند مثل کاغذ و غیره -
مصطفی نه جلد نه فلک	آسمان -	مضطربه شرابخانه	نقطه یا تو آفتاب شراب
مهر زر و مخمر زین و	نور چو خط و رخ و رخ	منقل کانون	وزن محبوب -
مرغ زین و مچ زین	ماه نور است شب	مریج تلخ	ننگ نیلگون تیغ
اقتاب و مچ بولشیه	ای ماه نور و مچ و مچ	میدان نام نور شیرین	نقطه زر و نکدان زر
خیمه ست -	منجوق مایه چو مسلم	ایه نام پرده و مچ	آفتاب -
مشک زلف و شب و نیم	مینا نه رانده ماه	خالف نام پرده و یک	نور ابرو
بدان اند -	سوی دیده و نیک و نیک	خالفک نام پرده و یک	نیمه چو سسته و چو حد
مریم سر نه شود	در دیده پیدا شود	باب النون	نقطه نیمه شصت و شصت
منطقه و نیم	مرغ صراحی شراب	نشرن اشک و نشت	آن سی باشد و مراد از آن
دو اکت	بارشید صبح صبح	ترگس خواب چشم خا	حرف هم

خاتمة المطالب

الحمد لله الذي جعلنا نافعاً ومصلحاً وتبديلات واستعارات تصايد برعاج مولفه شيخ كمالان بهيمه سعاد
فرغ غيبه بربره تحقيق قطب دایره ترقی غم غیب نموده ای که ان لذت قری سر و نشان برعت
کشفه بنوعی غلام عقلی و نقلی مولوی محمد رازی علی الشک حرمه الله مطیع جناب منشی
نور کشتور واقع کانپور در راه و مبرع طبع

